

کارنامه یک مادر ۶۰ ساله در جنگ دوم افغان و انگلیس

(۲ دسمبر ۱۸۷۹)

مقدمه:

تصادف عجیبی است، گوئی تاریخ تکرار میشود. در تاریخ ۲ نومبر ۱۸۴۱ مردم کابل برضد قشون انگلیس، دست به یک قیام عمومی زدند و در تمام میدانهای نبرد انگلیسها ربا شکست مواجه ساخته مجبور به خروج فوری از کشور نمودند. و اینک ۳۵ سال بعد از آن، در ۲ دسمبر ۱۸۷۹ یک بار دیگر مردم افغانستان دست به قیام عمومی برضد قشون متجاوز انگلیس زدند و این بار نیز موفق شدند تاغول استعمار ربا تحمیل تلفات سنگین بر او از کشور اخراج نمایند. بقول مرحوم غبار: "اینک از آغاز ورود قشون دشمن در کابل ۵۵ روز میگذشت. در طی این مدت مردم دور و نزدیک کابل در صدد آمادگی برای دفع انگلیس برآمدند. خصوصاً که زمستان رسیده بود و دهقانان کشور از کشت و کار خود فارغ شده بودند. پس همین که تبعید امیر محمد یعقوب خان به هند عملی شد (اول دسمبر) آخرین پرده تظاهر و ریاکاری انگلیس از هم درید و مردم از جا برآمدند. در کابل و کوه دامن و کوهستان برهبری محمد کریم خان افسر نظامی، غلام حیدر خان کابلی، میر بچه خان کوه دامن، میر غلام قادر خان اویپانی برادر پرویز شاه خان پغمانی، در تگاو و نجراب برهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان - در لوگر برهبری غلام حیدر خان چرخ (بعد سپهسالار)، سمندر خان و محمد حسن خان لوگری - در میدان و وردک برهبری جنرال محمد جان خان وردک - در غزنه و زابلستان برهبری ملا دین محمد خان اندری معروف به ملا مشک عالم، عبدالقادر خان غزنوی، ملا عبدالغفور خان لنگری، گل محمد خان اندری - در هرات برهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار محمد ایوب خان - در ننگرهار برهبری عصمت الله خان جبار خیل و همچنین ده ها رهبر دیگر - اجتماعات مردم شروع شد.

پیشروان این انقلاب ملی در افغانستان - طوریکه مشک عالم به سردار محمد حسن خان حاکم امیر عبدالرحمن خان در غزنه گفت: تقریباً سه هزار نفر می شد. در اول دسمبر تبعید امیر محمد یعقوب خان افواه شد. و در دوم دسمبر ملا مشک عالم در غزنه جهاد در مقابل فرنگی را اعلام کرد. دسته جات داوطلب در هر جا تشکیل و بلافاصله بطرف در حرکت افتادند. این سپاه فداکار که فاقد توپخانه و جراحانه و مخازن آذوقه سیار بود، فقط تفنگی در شانه و یا سیلاوه بی در دست و پیش قبضی در کمر داشتند و بس.

طرح رهبران سپاه این بود که مبارزین کوه دامن و کوهستان در شمال شهر کابل، موضع کاریز میر و کوتل خیرخانه را معسکر قرار دهند و کوه آسمانی را در غرب شهر کابل با ارتفاعات همجوار آن اشغال نمایند. و مبارزین پغمانی و ارغنده شیر دروازه و تخت شاه در جنوب غربی شهر کابل و همه نقاط حاکمه را در دست گیرند. جنگاوران تره خیل و بت خاکی و بگرامی تپه های یک لنگه و سیاه سنگ را در شرق شهر کابل مستحکم سازند. مردم میدان و وردک و غزنه از تنگه گذرگاه سر راست در داخل شهر کابل بر قشله دشمن در شیرپور هجوم نمایند.

جنرال رابرتس (آنکه بخونخواهی کیوناری، بالاحصار کابل را ویران کرد و سه تن از سران حمله بر کیوناری چون: جنرال خسرو خان نورستانی، محمد اسلم خان کوتوال و سردار سلطان عزیز خان پسر نواب محمد زمان خان را، به دازد - غبار/۶۲۴) با دستیاری جواسیس خود منجمله سردار ولی محمد خان لاتی و سردار محمد حسن خان از نقشه سپاه ملی خیر شد و با عجله یک قطعه از سپاه را بسرکردگی بریگید میکفرسن و سردار محمد حسن به مقابل جبهه شمال (کاریز میر) سوق نمود. ستون دیگر را بقوماندانی بریگید بیکر و سردار عبدالله خان پسر سردار سلطان احمد خان غازی در جبهه غرب (ارغنده) سوق داد تا از اتصال قوای غزنی با قوای کوهستان و قوای پغمان و ارغنده با قوای میدان و وردک جلوگیری کند و خود بشکل قوت الظهر در قشله شیرپور باقی ماند.

همینکه دسته جات مجاهدین پغمان برهبری برادر پرویز شاه خان آماده حرکت جانب کاریز میشدند، میکفرسن بسرعت بالای کاریز میر حمله کرد. میر بچه خان تا تاریکی شب ۹ دسمبر با دشمن توپخانه دار رزم داد و در ۱۰ دسمبر در قلعه های ماحول کاریز میر با قوای خود معسکر گرفت. در ۱۱ دسمبر قوای جنرال محمد جان خان وارد قلعه قاضی شد. رابرتس امر کرد که میکفرسن از جناح راست (کاریز میر) بر سپاه ملی حمله کند و قوای جنرال میسی از جناح چپ (قشله افشار) با میکفرسن متصل گردد، ولی چنین نشد. میر بچه خان با قوایش به حمله برق آسا بر سر میکفرسن پرداخت. جنرال مجال حرکت و عقب نشینی نیافت. در حالی که قوای محمد جان خان قطعات میسی را زیر ضربات تهاکنی قرار داده بود. در تمام این میدانهای جنگ سپاه دشمن بسختی کوفته شد و تلفات سنگینی برداشت. (غبار، ص ۶۲۵، ۶۲۶)

در نزدیکی قلعه قاضی جنگ شدیدی بین سپاه ملی وقشون جنرال رابرتس رخداد. این جنگ بعدی شدید بود که بالاخره به جنگ تن به تن منجر گردید. رابرتس در تمام محاذات امر فرستاد که بی درنگ به شیرپور عقب نشینی نمایند و به انگلیس های کابل امر نمود که شهر را تخلیه کره به شیرپور پناه ببرند، دروازه های شهر را بسته و در عقب برج و بارو وضع دفاعی اختیار نمایند. او به قوای شیرپور دستور داد که دسته جات سواره انگلیسی در تنگه گذرگاه و دهمزنگ موقع گرفته، خط عقب نشینی سپاه انگلیسی را محافظت کنند. اما جنرال رابرتس قبل از آنکه ستونهای اعزامی او موفق به فرار شوند، خودش که برای بار اول محوشدن اردوی انگلیسی را به چشم خود می دید، پشت به کارزار داد و بر اسب ممتاز خود قمعین کشید. این جنرال مشهور از روی نعش کشته شدگان سپاه خود اسب می تاخت و روبه جانب شیرپور مثل مرغ پرواز می کرد. در حالی که از تمام قشون او فقط ۴۰ سوار موفق بفرار در عقب او شدند. جنرال چنان ترسیده بود که تا شیرپور نرفت و در دهمزنگ به خانه یکی از روستائیان پناه برد و سپاهیان او بر روی بامها برآمده به محافظت از او پرداختند و همینکه شب فرارسید راه شیرپور در پیش و در آنجا تحصن گرفت. (غبار، ص ۶۲۷)

در این قیام، یکی از میدان های خونین، نبرد قلعه قاضی با انگلیسها بود که در آن یک مادر دلیر ۶۰ ساله نیز شرکت داشت. این مادر غیور مشهور به "غازی ادی" بود. سرگذشت او را از قول دانشمند نامدار کشور مرحوم اکادمیسین رشاد به باز شناسی می گیریم.

الماسه یا غازی ادی:

مرحوم علامه رشاد، در پایان عمر پربارش کتابی در مورد زنان نامدار کشور زیر عنوان "دکارنامو میرمنی" (زنان صاحب کارنامه) نوشته که بعد از مرگش در سال ۲۰۰۵ به چاپ رسیده است. در این کتاب تعدادی از زنان دلیر افغان به شناسائی گرفته شده اند. یکی از این زنان همین غازی ادی می باشد.

بنابر نوشته مرحوم رشاد، غازی ادی اصلاً از کتواز ولایت غزنی و معروف به الماسه بود. این نام از آنجهت برایش داده شده بود که زنی خوش صورتی بوده است. شوهرش حبیب نامیده میشد که در میان مردم محل به حبیب کاکا شهرت داشت. این زن و شوهر فرزندی داشتند بنام شایسته خان و بنابرین غازی ادی در میان اهل قریه بنام مادر شایسته خان نیز نامیده میشد. گفته میشود که در سال ۱۲۹۴ هجری (۱۸۷۷ م) وقتی انگلیسها بر پیوار حمله کردند، غازی ادی در آن جنگ شرکت داشت. او دوگوشه پائین چادرش را بدور کمر تاب داده و با مشک آب در سنگر جنگ برای غازیان آب و پیا غذا و گاهی باروت و کارتوس میرسانید.

پس از آنکه در جنگ پیوار، غازی ادی، شوهر و پسر جوان خود را از دست داد، او تنگ و «کتاروزمه» پسر جوانش را بر شانه انداخت و مانند یک مرد در صف مبارزین قرار گرفت. غازی ادی در نشانه زدن مهارتی تام داشت و هر که را هدف میگرفت، تیرش خطا نمی رفت. غازی ادی در جنگ خوشی لوگر، و چهار آسیاب و سنگ نوشته شرکت داشت و شرکت او سبب غلیان روحیه جنگ آوری جوانان در برابر دشمن میگشت. در جنگ سنگ نوشته که نیروهای ننگرهار با قوای کتواز و پکتیا یکجا شده بود، غازی ادی از جا بلند شد و دو دست بطرف آسمان بلند نمود و مناجات نمود: "ای خداوند! من برای رضا و حفظ دین تو به این جنگ آمده ام، خداوند تو بمن این توانائی را ارزانی کن تا دشمنان دین را نابود و شرف و ننگ غازیان را نگهدارم."

دعای غازی ادی بر غازیان تأثیر عجیبی نموده آنها را برای جنگ با دشمن تحریص نمود. بعد از جنگ سنگ نوشته بود که قوای جنرال محمدجانخان وردک به میدان رسیدند. و جنگجویان پکتیا و کتواز نیز از سنگ نوشته و چهار آسیاب به چوک ارعنده وارد شدند. "الماس ادی" که تا این وقت به "غازی ادی" شهرت یافته بود، و سنش به شصت سال رسیده بود، خود را به لشکر محمدجان خان رسانید. در جنگ قلعه قاضی، شهادت این زن در جنگ و تشجیع غازیان افغان جوش و ولوله عجیبی در میان مجاهدان برپا نمود، تا آنجا که به شکست دشمن انجامید. در این جنگ نام غازی ادی در میان تمام مبارزان بر سر زبانها افتاد. قبل از این تنها مبارزان کتواز و پکتیا غازی ادی را می شناختند، ولی اکنون همه غازیان از دلیری و شهادت غازی ادی میگفتند و او را حرمت میگذاشتند.

میگویند وقتی جنرال محمدجان خان وردگ شجاعت و دلاوری غازی ادی را دید، او را نزد خود خواست و یک رأس اسب به او بخشش نمود و برایش گفت: ادی! تو با پای پیاده جهاد میکنی و از پیوار تا اینجا تمام منزل ها را پیاده طی کرده ای! این اسب از تو باشد تا قدری آسوده شوی، گاه و جوی اسب از کمند من داده خواهد شد. غازی ادی از این اقدام محمدجان خان اظهار خوشنودی نمود، ولی اسب را نگرفت و گفت: «من با کدام روی بسوی شوهر و فرزند خود خواهم رفت؟ آنها خواهند گفت تو تا نزد ما پیاده آمده نمیتوانستی که بر اسب آمده ای؟ من طعنه و پیغور آنها را قبول کرده نمیتوانم.»

بعد از شکست انگلیسها در جنگ قلعه قاضی، هنگامی که غازی ادی با قوای جنرال محمدجان خان بسوی کوه قروغ حرکت کردند، او این لندیها را با آواز بلند میخواند:

**توره کوی بری به خپل کری
که بری نه و خوانان تل په تورو مرینه**

ترجمه: شمشیر بزنید و پیروزی را از آن خود کنید
اگر پیروزی نباشد، جوانان همواره با شمشیر میمرند
یا

**توری په خرچ وهی خوانانو!
وطن موخپل دی په سرو وینویی ساتونه**

ترجمه: ای جوانان، شمشیر را محکمتر بزنید
وطن از ماست با خون خود آنرا حفظ میکنیم
یا

**چهاونی په توپو نه رنگیزی
غازی زلمیانویی په توپکو رنگوینه**

ترجمه: قشله با انداخت توپ ویران نمیشود
غازی مردان با تفنگ خود آنرا ویران میکنند
یا

**جنگ د کابل جوس ته راغی
خوانان ځنگلی لگوی کابل گئینه**

ترجمه: جنگ کابل بجوش آمده است
جوانان با کاکل زدن کابل را فتح میکنند.

مرحوم رشاد می افزاید که وقتی قوای محمدجان خان به واصل آباد رسید نیروهای محمدعثمان خان صافی تگابی به کوه آسمایی بالا شدند تا قلعه شیرپور را زیر آتش بگیرند. غازی محمدجان خان نیروی های خود را بدو بخش تقسیم کرد: قسمتی را برای تسخیر کوه تخت شاه موظف ساخت و قسمت دیگر را برای اشغال کوه آسمایی وظیفه داد. غازی ادی هم در جمله همین سپاه دوم برکوه آسمایی بالاخزید. وبا صدای الله اکبر غازیان افغان را تشجیع و در دل دشمن لرزه برپا میکرد. کپتان قیام الدین خان تره کی روایت میکرد که گروه ما بسوی قلعه آسمایی پورش بردند، غازی ادی پیش تر از ما در صفوف مقدم قرار داشت. سیصد قدم به قلعه مانده بود که غازی ادی هدف فیر دشمن قرار گرفت و نقش زمین شد. وقتی ما نزدیک غازی ادی رسیدیم دیدیم که او افتاده و از سینه ودهن او خون جاری بود. و در همین هنگام نیز الله اکبر گفت و با همین صدا جان به جانان سپرد. نامبرده علاوه میکند که وقتی ما بر قلعه فراز آمدیم سعی کردیم بسوی قلعه نظامی شیرپور پیش روی کنیم و دیگر ندانستیم که نعش غازی ادی را کی برداشت و در کدام جای بخاک سپردند. (رک: دکارنامو میرمنی، چاپ ۱۳۸۴، ص ۱۱)

مرحوم رشاد میگوید: قبر غازی ادی فعلاً نا معلوم است مگر نام او تا که یک افغان زنده باشد فراموش نخواهد شد. درخاتمہ باید یادآور شوم که در دهه چهل خورشیدی که نگارنده در لیسه نادریه معلم بود، در خارج دیوار جنوبی آن لیسه در دست راست جاده کابل - پروان دوم، قبری وجود داشت که مردم آن را به غازی ادی نسبت میدادند و اغلب شبها بر آن شمع روشن میکردند و یاد او را گرامی میداشتند.

پایان ۳۰ / ۱۱ / ۲۰۰۸